

مجتمع فرهنگی پژوهشی سازمان اوقاف و امور خیریه، سنگ بنای متفاوتی را گذاشته است و با نگاهی عمیق‌تر به مقوله‌ی سبک‌زندگی اسلامی، قانونی را برای شما روشن کرده است. خواندن این کتاب‌چه تنها ۱۴ دقیقه از شما زمان می‌گیرد...

■ مال چندانی ندارد اما توانسته با وام و پس‌انداز خانه و ماشینی بخرد. دائماً به زن و بچه‌هایش ایراد می‌گیرد که خرج نتراشید. می‌پهمانی دادن برایش عین زهر است. اعتقادش این است که آدم هر وقت خودش کامل کامل تامین شد و دیگر نیازی نداشت می‌تواند به دیگران کمک کند آن هم در حدی ناچیز.. [بخشی از متن کتابچه]



# فلسفه

ارباب کرم

ویژه ولادت امام حسن مجتبی (ع)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهدایی معاونت فرهنگی و اجتماعی  
سازمان اوقاف و امور خیریه

## فانوس ۳

ارباب گرم | ویژه ولادت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

ناشر: معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه  
تهیه و تنظیم: مجتمع فرهنگی پژوهشی اوقاف و امور خیریه



سازمان اوقاف و امور خیریه  
معاونت فرهنگی و اجتماعی

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و  
امور خیریه، معاونت فرهنگی و اجتماعی.  
آدرس مجتمع: قم، بلوار ۱۵ خرداد، جنب امامزاده شاه سید علی  
مجتمع فرهنگی آموزشی معاونت فرهنگی اجتماعی  
سازمان اوقاف و امور خیریه  
تلفن: ۰۲۵-۳۸۱۸۷۱۶۹





ارباب گرم | ویژه ولادت امام حسن مجتبی (علیه السلام)



## درباره‌ی فانوس

مجتمع فرهنگی پژوهشی سازمان اوقاف و امور خیریه، سنگ بنای متفاوتی را گذاشته است و با نگاهی عمیق‌تر به مقوله‌ی «سبک‌زندگی اسلامی» فانوسی را روشن کرده است.

کتاب‌چه‌های «فانوس» هرچند اندازه‌ی کوچکی دارند و صفحاتشان کم است، اما سرچشمه‌ی نورشان منبع لایزالی است که همه‌ی جهان را در تمامی زمان‌ها در برمی‌گیرد.

«سبک‌زندگی اسلامی» محور موضوعات فانوس است که از چهار جهت پنجره‌ای رو به آن گشوده شده: «سیره‌ی خاندان اهل‌بیت (علیهم‌السلام)» [کتاب‌چه‌های لاجوردی]، «زندگی دینی» [کتاب‌چه‌های آبی]، «مناسبت‌های مذهبی» [کتاب‌چه‌های زرد] و «رویدادهای سیاسی و اجتماعی» [کتاب‌چه‌های بنفش].  
و گروه هنری تبلیغی عقیق، در تلاشی شبانه‌روزی با افتخار تولید فانوس را عهده‌دار شده است تا در این شب‌های تاریک، خدمتی باشد و چراغِ راهی به سوی «خوب‌زندگی کردن».

ما فانوس را برای شما روشن کرده‌ایم.

خواندن این کتاب‌چه تنها ۱۴ دقیقه طول می‌کشد ...



یک

ادب حضور





لباس پوشیدن هم برای خودش قاعده دارد. ما اغلب متناسب با نوع مکانی که قرار است برویم و با توجه به آدم‌هایی که می‌خواهیم ببینیم، مدل لباس پوشیدنمان متفاوت می‌شود. مثلاً لباس خرید با مهمانی فرق می‌کند، مهمانی خودمانی با مجلس رسمی‌تر، هر کدام لباس خاصی را می‌طلبند. تفریح و کوه رفتن هم حتی لباس مخصوص به خودش را دارد. افراد هم مهم هستند؛ مثلاً وقتی با آدم‌های معمولی مانند خانواده نزدیکت یا دوستان صمیمی‌ات یا همکارانی که هر روز آنها را می‌بینی، قرار داشته باشی، نوع لباست راحت‌تر است. اما وقتی با رئیس یا مدیریت یا یک شخص خاص قرار ملاقات داری، در انتخاب نوع لباس حساسیت بیشتر می‌شود و می‌خواهی مدل خاص‌تری لباس بپوشی.

حالت انسان هم در موقعیت‌ها و در برابر افراد مختلف، متفاوت می‌شود. تصور کنید در هوای گرم چگونه هستید و در هوای سرد چطور؟ موقعیت امنیت و آرامش با حالت جنگ چه حالی به شما می‌دهد؟ مقابل افراد غریبه چه حالتی به خود می‌گیرید و با آشنایان نزدیک چگونه هستید؟ حالتان در برابر فردی که خیلی دوستش دارید چطور است و در مقابل آدمی که همیشه آرزوی دیدنش را داشته‌اید چه حالی خواهید داشت؟ هر کدام از این‌ها یک حالت

خاصی را برای هر یک از آدم‌ها ایجاد می‌کند.

حتی نوع حرف زدن هم با توجه به محیط و مخاطبان متفاوت می‌شود. در جمع دوستانه یک مدل حرف می‌زنیم، محیط خانوادگی مدل خاص خودش را دارد، در محل کار حرف زدن شکل دیگری به خود می‌گیرد، با مسئول رده بالا اگر بخواهیم صحبت کنیم کاملاً فرق می‌کند.





.....

حضرت امام حسن مجتبیٰ (ع) هنگام وضو گرفتن بدنش می‌لرزید، و چهره‌اش زرد می‌شد، از او درباره راز این امر سؤال شد، فرمود: بر هر کسی که در پیشگاه خداوند می‌ایستد لازم است که [از عظمت الهی] رنگش زرد و اندامش به لرزه افتد. ایشان وقتی که در آستانهی مسجد قرار می‌گرفتند، سر به سوی آسمان بلند می‌کردند و عرضه می‌داشتند: «خدایا میهمانت درب خانه ات ایستاده، ای احسان کننده! [بنده] گنه‌کار به سوی تو آمد، به خوبی آنچه نزد توست، از بدی آنچه نزد من است درگذر، ای [خدای] بخشنده.»<sup>۲</sup>

---

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹.

۲. همان.

دو

این است بخشنده





خیلی ثروت دارد و به هر چه مال دنیاست رسیده. به قول خودش دیگر هیچ خواسته‌ای ندارد که بخواهد برایش تلاشی بکند و طعم هر داشتنی را چشیده است. تمام کسانی که برایش کار می‌کنند می‌گویند این آدم دلش نمی‌آید یک عیدی درست و حسابی به کارگزارانش بدهد. طرف حساب‌هایش هم معتقدند آدم خسیسی است که نم‌پس نمی‌دهد.

وضعش خوب است الحمدلله. هم به خانواده‌اش خوب می‌رسد هم به دیگران. از اطرافیانش که پرسی همه از او راضی‌اند و می‌گویند دست و دل باز است. اهل کار خیر است. کسی نیازی داشته باشد تا جایی که بتواند در رفع آن تلاش می‌کند. اول از همه به زندگی خودش رسیده و بعد به دیگران. البته می‌توانست مثل خیلی‌ها به دیگران هم نرسد و فقط برای خودش جمع کند. اما در هر حال این بخشیدن‌ها آنقدر نیست که بخواهد از زندگی‌اش بزند.

مال چندانی ندارد اما توانسته با وام و پس‌انداز خانه و ماشینی بخرد. دستش جلوی کسی دراز نیست. دائماً به زن و بچه‌هایش ایراد می‌گیرد که خرج نتراشید. میهمانی دادن برایش عین زهر است. اعتقادش این است که آدم هر وقت خودش کامل‌کامل تامین شد و دیگر نیازی نداشت می‌تواند به دیگران کمک کند آن هم در حدی ناچیز. حالا معلوم نیست واقعاً



آن زمانی که فردی راضی شود که دیگر نیازی ندارد کی برسد؟ و آیا آن زمان توان بخشیدن دارد؟

اجاره نشین است و یک وسیله معمولی دارد. حقوق متوسطی می‌گیرد و زندگی را می‌چرخاند. دوستان و اشنایان به عنوان کار راه انداز می‌شناسندش. هر جا کسی گیری پیدا کند به او مراجعه می‌کند. می‌دانند اگر در حد توانش باشد که خودش دستگیری می‌کند، اگر هم نداشته باشد به این در و آن در می‌زند تا مشکل و گرفتاری دیگری را هم برطرف کند. تمام فامیل خانه او را دوست دارند چون می‌دانند آنچه را که دارد با صفا و صمیمیت جلوی میهمان می‌گذارد و میهمان برایش واقعا حبیب خداست.

نمی‌فهمد چرا به هر کاری می‌زند و هر کجا می‌رود، گره‌اش باز نمی‌شود. صبح تا شب هم مشغول کار است. هیچ از زندگی نمی‌فهمد، با زجر کار می‌کند و با شکنجه شکم خانواده‌اش را سیر می‌کند. پای صحبتش که بنشیننی همه‌اش ناله و شکایت می‌شنوی. با اینکه آچار به دست است و در کار فنی حرف ندارد، اما اگر کسی در همین زمینه از او درخواستی بکند یا سراغش بیاید، با هزار ترفند شانه خالی می‌کند و نمی‌گذارد خیرش به کسی برسد. هیچ ندارد اما دلش ثروتمند است. همیشه دعا می‌کند خداوند به او مال بدهد تا بتواند برای

دستگیری از دیگران خرج کند. با این حال بدون پول هم دنبال راه انداختن کار مردم است. کسی را بدون جواب از در خانه اش رد نمی کند.

.....

امام حسن مجتبی<sup>(ع)</sup> دوبار تمامی دارایی خویش را در راه خدا داد، و سه بار تمام اموال خود را با خدا تقسیم کرد و نصف اموالش را به مستمندان بخشید.<sup>۱</sup> وقتی نصف مال خود را در راه خدا می داد دقت می کرد که چیزی کم نماند. تا جایی که يك نعلین و چکمه را می داد و يك نعلین و چکمه را برای خود نگاه می داشت.<sup>۲</sup>

---

۱ . همان، ص ۳۳۹، ذیل روایت ۱۳.

۲ . رجوع شود به بحار ج ۴۳ ص ۳۳۹ و ۳۵۷.







سه

صد به هیج



■  
بُرد و باخت برای همه مهم است. کمتر کسی است که از باخت خوشش بیاید. شاید خیلی‌ها بگویند باخت برای تجربه و بزرگ شدن لازم است، اما باز هم شیرینی بُرد، تمام نشدنی است. بعضی باخت‌ها هم قابل جبران نیستند یا جبران کردنشان سخت است.

طرفدار کدام تیم هستی؟ مسابقات کجا را دنبال می‌کنی؟ لحظات مسابقه را با خودت مرور کن. چقدر برایت مهم است که طرف‌های مورد علاقه‌ات برنده شوند؟ بُردشان برایت آرزویی می‌شود که تمام لحظه‌های پر هیجان بازی به آن فکر می‌کنی. نتیجه برایت فرق می‌کند، مگر نه؟ تساوی کنند حالت چگونه می‌شود؟ یک-صفر شوند چه؟ حالا فکر کن پنج-یک تیم تو برده است؟! نه اصلاً ده-صفر را تصور کن! خیالش هم خوشمزه است.

در تک‌تک برخوردهایت این مهم است که دنبال بُردی یا نه؟ اصلاً برد و باخت در تمام لحظه‌های زندگی‌ات مطرح است و به تو جهت می‌دهد. بُرد داریم تا بُرد! بعضی‌ها به همان یک به هیچ راضی می‌شوند و برایشان بس است. عده‌ای حتماً تمام تلاششان این است که با فاصله قابل توجهی حریفشان را ببرند. بعضی‌ها هم وقتی به خودشان و وضعیتشان نگاه می‌کنند می‌گویند همان تساوی کافی است. تو جزء کدام دسته‌ای؟

حالا حساب کن که تو در هر ثانیهی این دنیا در حال مسابقه و بازی هستی و بُرد و باخت مهم است. در برابر ایراد و گیر دادن‌های پدر و مادرت، عیوب همسرت، برخورد با اشتباهات فرزندت، ارحام و فامیلت، همکاریات، رییس و مدیریت، تک تک مردم جامعه‌ات، کسب و درآمدت، نیازمندان کشورت، مستضعفان جهانت، مظلومین دنیایت. نشستی حساب و کتاب بکنی در هر عکس‌العملت با این اتفاقات برده‌ای یا تن به باخت داده‌ای؟





.....

نوشته‌اند، امام گوسفند زیبایی داشت که به او علاقه نشان می‌داد. روزی دید گوسفند در گوشه‌ای افتاده و ناله می‌کند. جلوتر رفت و دید که پای آن را شکسته‌اند. امام از غلامش پرسید: «چه کسی پای این حیوان را شکسته است؟». غلام گفت: «من شکسته‌ام». حضرت فرمود: «چرا چنین کردی؟» گفت: «برای این که تو را ناراحت کنم». امام با تبسمی دلنشین فرمود: «ولی من در عوض، تو را خشنود می‌کنم» امام<sup>(ع)</sup> غلام را آزاد کرد.<sup>۱</sup>

---

۱ . حیاة امام الحسن بن علی، ج ۱، ص ۳۱۴.

چهار

تنهای تنهای تنها



اگر آدم فریبکار و ریاکاری را بشناسید که جلوی همه خودش را خوب نشان می‌دهد آیا حاضرید با او همکار شوید یا دوست؟ اگر به دیگران بگویید او واقعاً اینطور نیست و اگر از شما تعریف می‌کند دروغ می‌گوید، بقیه حرف شما را به راحتی قبول می‌کنند؟ اگر بخواهید کاری را انجام دهید و همه از هر طرف دائماً غر بزنند و ایراد بگیرند چه می‌کنید؟ اگر برای شروع کاری یک عده آدم تنبلِ ضعیفِ نادانِ حزبِ بادِ منفعت‌جو، دورتان را پر کنند، چقدر می‌توانید رویشان حساب کنید تا آن کار را انجام دهید؟ اصلاً در این شرایط سراغ آن کار می‌روید؟ اگر در حین انجام یک کار سخت نیازمند افراد قوی و با ثبات، متوجه خیانت‌ها و عدم وفاداری و سستی‌شان شوید در حدی که به شما تهمت بزنند و شما را مورد ضرب و شتم قرار دهند، باز هم قادرید آن کار را ادامه بدهید؟

.....

بعد نوبت امامت به امام حسن<sup>(ع)</sup> رسید و در همان وضعیت بود که آن حضرت نتوانست بیش از شش ماه دوام بیاورد. تنهای تنهایش گذاشتند. امام حسن مجتبی<sup>(ع)</sup> می‌دانست که اگر با همان عده‌ی معدود اصحاب و یاران خود با معاویه بجنگد و به شهادت برسد، انحطاط اخلاقی زیادی که بر خواص جامعه‌ی اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت که دنبال خون او را بگیرند! تبلیغات، پول و زرنگی‌های معاویه، همه را تصرف خواهد کرد و بعد از گذشت یکی دو سال، مردم خواهند گفت: امام حسن<sup>(ع)</sup> بیهوده در مقابل معاویه قد علم کرد. لذا، با همه‌ی سختیها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت؛ زیرا میدانست خویش هدر خواهد شد.<sup>۱</sup>



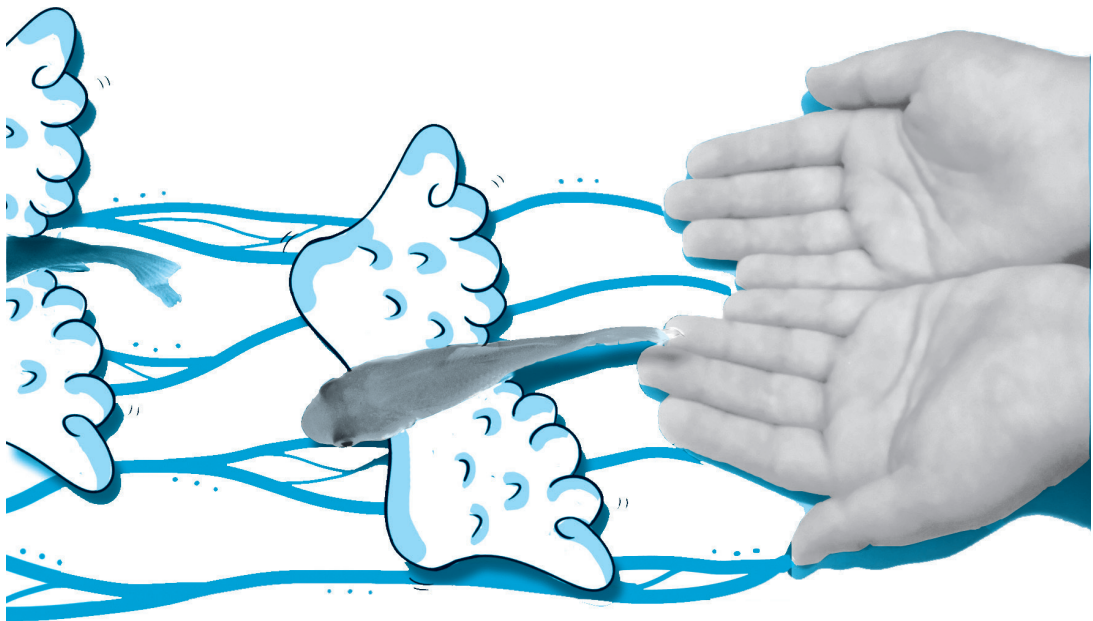
۱ . بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)، (۱۳۷۵/۳/۲۰).





پنج

قله رهایی





رہائی حس شیرینی است کہ ہر کس دوست دارد آن را تجربہ کند. چیزی است کہ خواستش انتہائی ندارد، ہر چقدر ہم کہ بہ آن برسی باز دلت می‌خواہد بیشتر بہ دستش بیاوری.

شما کدام رہائی را می‌پسندید؟

**اول.** رہائی از ہر نوع قید و بند، در ہیچ چہارچوبی ننگنیدن. اینکہ فردی ہیچ قانون و برنامه‌ای را در زندگی فردی و اجتماعی خودش نپذیرد و ہر جایی ہرگونہ دلش خواست رفتار کند، سخن بگوید، ہر مدلی خواست لباس بپوشد و بگردد، با ہر آدمی رفت و آمد کند و بہ ہیچ چیز و ہیچ کسی کاری نداشته باشد. در حیطہ کاری طبق میل خودش عمل کند و بہ ہیچ حرفی گوش ندهد. ہیچ مقررات تعیین شدہ اجتماعی را رعایت نکند. رہا از ہر حق و تکلیفی باشد کہ نہ خود را موظف در برابر دیگری بداند و نہ حقی برای دیگری قائل باشد.

**دوم.** شخصی خودش را پایبند بہ یک قانون و برنامه مشخصی بداند و سبک زندگی اش را دارای چہارچوبی قرار دہد. برای دیگران ارزش بگذارد و تمام کارہایش را بہ نحو احسن انجام دہد. حقوق بقیہ و تکالیف خودش را بہ طور کامل ادا کند. و رہائی او از تعلقات و دل



بستن‌ها باشد. رهایی از وابستگی‌های الکی و دل‌خوشی‌های ناخوش. رهایی که هر زمانی خواست از هر چه دارد دل بکند و بگذرد.

.....

ابن ابی عتیق به دنبال امام حسن<sup>(ع)</sup> راه افتاد، حضرت با تبسم به او فرمود: حاجتی داری؟  
عرض کرد بله، از اسبت خوشم آمده است. حضرت از اسب پایین آمد و آن را به او بخشید.<sup>۱</sup>

---

۱. همان، ص ۳۴۴.

شش

مثل کوهها



کوهها به عنوان نماد صبور بودن و بلندی شناخته می‌شوند. اگر بخواهیم به کسی صفت بردباری را نسبت بدهیم می‌گوییم عین یک کوه محکم است و در برابر هیچ مشکل و بد رفتاری و... شکست نمی‌خورد و صبرش تمام نمی‌شود. به کوه هر چه ضربه بزنی، فحش بدهی، بد رفتاری کنی، عهد شکنی کنی، خم به ابرو نمی‌آورد.

از نظر بلندی هم کوه مثال زدنی است. وقتی به طبیعت نگاه کنیم هیبت و بلندی کوه را در هیچ مخلوقی نمی‌بینیم. کوهها هستند که سر به فلک کشیده‌اند و شعرهای فراوانی در وصف بلندی آنها سروده شده است. از پایین که به قله کوه نگاه می‌کنیم حس بلندی‌اش برایمان نمایان می‌شود و دور از ذهن تصور می‌شود.

بردباری حضرت تا جایی بود که مروان بن حکم - دشمن سرسخت امام - با حالتی اندوهگین در تشییع پیکر ایشان شرکت کرد و در پاسخ آنانی که به او می‌گفتند تو تا دیروز با او دشمن بودی، گفت: «او کسی بود که بردباری‌اش با کوهها سنجیده نمی‌شد».<sup>۱</sup>

هفت

او فرق دارد





فحشت دهند چه می‌کنی؟ تو هم در جا با شدت بیشتر حرف‌های رکیک‌تر می‌زنی که روی طرف را کم کنی؟ یا چند لحظه سکوت می‌کنی و بعد شروع می‌کنی؟ یا سکوت می‌کنی که به طرف حالی کنی که انسان خیلی محترم و خوبی هستی؟ یا از آن دسته هستی که به ناچار از سر عجز سکوت می‌کنند و در اولین فرصت تلافی‌اش را سر طرف مقابل در می‌آورند؟ آیا از آن دسته آدم‌ها هستی که سکوت‌شان از سر گذشت و بخشش است؟ که زمان و حال برای‌شان فرقی ندارد و حتی اگر بتوانند انتقام بگیرند، خودنگهداری می‌کنند.

علامه مجلسی می‌نویسد: مردی از شام به تحریک معاویه به امام مجتبی (ع) ناسزا گفت. امام (ع) صبر کرد تا سخن او به پایان رسید، آن‌گاه به سوی او رفت، تبسمی کرد و به او سلام کرد و سپس فرمود: پیر مرد! فکر می‌کنم غریب هستی و شاید در اشتباه افتاده‌ای. اگر به چیزی نیازی داری، برآورده کنیم، اگر راهنمایی می‌خواهی، راهنمائیت کنیم و اگر گرسنه‌ای سیرت کنیم، اگر برهنه‌ای لباس دهیم، و اگر نیازمندی، بی‌نیازت کنیم، اگر جا و مکان نداری، مسکنت دهیم، و می‌توانی تا برگشتنت میهمان ما باشی. مرد شامی در برابر این خلق عظیم شرمنده شد، گریه کرد و گفت: گواهی می‌دهم که تو جانشین خدا در زمین هستی،



خدا بهتر می‌داند که رسالت خویش را کجا قرار دهد. و سپس گفت: تو و پدرت نزد من مبعوض‌ترین افراد بودید، ولی اکنون محبوب‌ترین در نزد من هستید.<sup>۱</sup>

---

۱ .. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴، ذیل روایت ۱۶.